

سلسله جلسات

تصویرسازی از رخداد های صدر اسلام

باتکیه بر حیات شریف امیرالمؤمنین علیه السلام

استاد اخوت و آقای رجبعلی

تابستان ۱۴۰۳

سلسله جلسات تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام، فصل سوم..... ۳

حیات شریف امیرالمؤمنین علی علیه السلام، جلسه بیستم، ۲۳ مهر ۱۴۰۳..... ۳

ادامه اشعار ابوظالب علیه السلام..... ۳

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلسله جلسات تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام، فصل سوم

حیات شریف امیرالمؤمنین علی علیه السلام، جلسه بیستم، ۲۳ مهر ۱۴۰۳

ادامه اشعار ابوطالب علیه السلام

دقیقه‌ی ۱۰ تا ۱۰

در جلسه گذشته چهار قطعه شعر از حضرت ابوطالب علیه السلام خواندیم، که با شعرهای قبل، کلاً به چهل و پنج قطعه شعر رسید. سه قطعه را که حدود شصت بیت می‌شود، را امروز انتخاب کردیم تا در خدمت سروران و بزرگواران باشیم. برای عزیزانی که اولین جلسه حضور آنها است. تأکید می‌کنیم که تمرکز ما بر اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام است، در حالی که عنوان بحث ما تصویرسازی رخدادهای صدر اسلام در زمانه زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد. این اشعار هم از جهت تربیتی مهم هستند هم از حیث ادبی فاخر هستند و مهم‌ترین نکته آن هم، پس زمینه نهفته اتفاقات عصر امیرالمؤمنین علیه السلام به حساب می‌آیند و ما در ضمن اینکه درس‌هایی از آن می‌گیریم، ولی پایه تحولاتی که در دوره امیرالمؤمنین علیه السلام خواهیم داشت، به این دوره برمی‌گردد. به استحضار دوستانی که در جلسه پیش حضور نداشتند می‌رسانم که جلسه پیش چهار قطعه از اشعار را مرور کردیم.

اولین شعر با این مصرع شروع می‌شود؛

إِصْطَبِرْ يَا عَلِيُّ فَالْصَبْرُ أَحْسَبُ
كُلُّ حَيٍّ مَصِيرُهُ لَشَعْبٍ

از این شعر درمی‌یابیم که آقا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه سلام الله علیهما و حضرت زهرا سلام الله علیها در شئون امنیتی بودند. حداقل اهمیت این قضیه در آنجا هست که صاحبان فضل، صرف داشتن فضل لازم الاتباع و تبعیت هستند و ماجرای که برای امیرالمؤمنین علیه السلام پیش آمد، در ليله المبيت که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خواستند، در جای ایشان بخوابند. احتمال از دست دادن جان هرکسی که بخوابد، وجود داشت. با مطالعه دقیق این اتفاق افتاد؟ ایشان اذن این کار را داشت، که علی علیه السلام در بستر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بخوابد؟ آیا فرد دیگری مناسب‌تر بود؟ حضرت ابوطالب علیه السلام با بیاناتی زیبا، فاخر، آرام بخش و حاکی از معرفت بالا فرمود که در این موضوعات تابع حضرت ابوطالب علیه السلام بود. نشان از این می‌دهد که بقیه از ایشان اطاعت می‌کردند. جملات اشعار ابوطالب علیه السلام حاکی از استرس رزم است، نکات دقیق و ظریفی بود که جلسه پیش گفته شد.

در قطعه دوم که آغاز آن این چنین بود؛

یک تناسبی وجود دارد. یک مکالمه پدر و پسر هم از نسل قبلی از عبدالمطلب علیه السلام انتخاب کرده بودم که استاد اخوت فرمود فضای گفتگوی قطعه دوم کاملاً متفاوت است. فضا، فضای مقام تکلیف است و اصل، حمایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و اینجا فضای اذن است و کسی به ورطه هلاکت نیفتد و ملاحظات امنیتی به درستی انجام شود.

قطعه شعر سومی را خواندیم. حضرت ابوطالب علیه السلام خطاب به مشترکین قریش می گفتند؛

الا ابلاغنی علی ذات بیننا لویا

و خصا من لوی بنی کعب

پیامی را به قبایل بیرون از خودشان می رساندند. در راستای نکات استاد اخوت، حرف از مظلومیت و مخمصه های حضرت ابوطالب علیه السلام بود. حزن و عطر شهادت خاصی در این اشعار او نهفته بود. ایشان طبیعی نبودن مرگ عبدالله علیه السلام را بیان کرد. حزب الله قهرمان نیز اکنون درگیر آن است و این رنج جناب ابوطالب علیه السلام بود و حتی غیرمسلمانان از بنی هاشم، هم به رنج و سختی و مخمصه افتادند. این مطلب برای یک آزاد مرد جای تأسف بسیاری دارد.

در قطعه چهارم بحث، ترغیب پیوستن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و ارادت و ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام به آیین توحید و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در کل شعر مشهود است. سوره های ص و حوامیم به طور مستقیم به آنها اشاره شده است، و بنابر تأکید استاد اخوت، قرآن به روشنی قابل مشاهده می باشد و این ماجرا بسیار خواندنی شد. بدین معنی که هم قرآن خواندنی شد و هم شعرهای ابوطالب علیه السلام را خواندنی کرد. در هر دو اثر و تأثیر و تأثر را می بینیم. قرآن چه اثری بر شعر ابوطالب علیه السلام داشت و ابوطالب علیه السلام چه اثری از قرآن دریافت کرد. نکته مهمی که در جلسه پیش گفته شد بسیار مغتنم بود که شاید اشعار ابوطالب علیه السلام که در هر فرصتی که می سرودند و این اشعار کاتب داشت، صرف سوز دل و نوای جان خود نبوده است. اگر چه این اشعار کارکرد مسلمان کردن دیگران را نداشت، اما به قطع بسیاری را تسلیم به مروت کرد و گاهی سد محاصره مسلمانان بشکند و آذوقه به آنها برسد و بنی هاشم در محاصره جانی دوباره بگیرند و به زندگی ادامه دهند.

دقیقه ی ۱۰ تا ۲۰

بنابراین اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام هم امنیت و هم آذوقه تأمین می کرد. نکته بسیار جالبی است و در جلسات قبل به امنیت پرداختیم که به چه نحوی شعر می تواند امنیت ایجاد کند و در دل دشمن اختلاف می انداخت و یا بین مؤمنین اتحاد ایجاد می کرد، ولی اینکه شعر بتواند آذوقه به شعب بیاورد و در آنجا سرریز کند بسیار فوق العاده است.

مطلبی که اکنون به آن می پردازیم، شعب ابیطالب می باشد. شعب ابیطالب را از خلال این اشعار بینیم. بیش از سه سال نیست، ولی بیشتر از سیزده سال و حتی از نوجوانی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خود ابوطالب علیه السلام شعر داریم. این به نوبه خود یک دوره ای از عمر انسان است. این اشعاری

که در شعب خوانده شد، یک نقطه عطف ویژه‌ای پیدا کرده‌اند. شعب ابیطالب، در کنار کفالت محمد امین و سفر او به شام و خطرات سفر، سفر به حبشه، ایمان آوردن حضرت حمزه علیه السلام و دیگران و هم‌چنین اتفاقات بعدی، به شهادت رسیدن حضرت خدیجه سلام الله علیها و ابوطالب علیه السلام باید تحلیل شود، تا اهمیت آن را درک کنیم. شعب ابیطالب و ماجراهای آن در مجموع سه سال از وقایع امنیتی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بوده است. و در ضمن قسمتی از فرایند یک رخداد هم بود. چنانچه بخواهیم در مورد آن صحبت کنیم که منتهی شد، که آن عهدنامه خبیث بسته شود و این را در اشعار باید ببینیم. نحوه انسجام و مدیریت چالش‌های پیش روی مسلمانان توسط ابوطالب علیه السلام را باید دید. چالش‌هایی که جامعه مشرکان به خاطر مظلومیت حضرت ابوطالب علیه السلام با آن روبرو شدند و کل وقایعی که منجر به پایان پذیرفتن محاصره شد و در آخر شهادت حضرت ابوطالب علیه السلام و حضرت خدیجه سلام الله علیها.

در بیان آنچه گذشت، در یک جمله، شعب ابیطالب بسیار مهم است.

این قطعه حدوداً نوزده بیت دارد که هم مدح رسول صلی الله علیه و آله و سلم را کرده است. و هم حاکی از گلابه و درد از قوم خود بوده است. قطعه بعدی نیز به همین سبک است. مخاطب این اشعار، عشیره قریش است، که قطعه اول فرآیند بسته شدن عهد و پیمان است، قطعه دوم بیشتر معطوف به قبیله‌ها است که چگونه با هم متحد شده‌اند. این قطعه هیچ‌جا بیت است. در قطعه سوم روایت نزاع مشرکان در باره رسیدن غذا به شعب است که شامل بیست و سه بیت است. در جمع شصت بیت می‌باشند.

اولین شعر؛

وقال متألماً من تصرف قومه، مادحاً النبی صلی الله علیه و آله و سلم، و ذاکراً قصبة الصحیفة:

أَلَا مَنْ لَهُمْ آخِرَ اللَّيْلِ مُنْصَبٍ وَ شَعْبِ الْعَصَا مِنْ قَوْمِكَ الْمُتَشَعَّبِ

آگاه باشید، من لهم چه غمی دارد. می‌خواهم از احتمام خود بگویم که در آخر شب، آخر شب، شبی که آدم‌ها بی‌خواب شده باشند.

و شَعْبِ الْعَصَا مِنْ قَوْمِكَ الْمُتَشَعَّبِ، ماجرا و عنوان این بی‌خوابی را دلسوزی مصلحانه او تعریف می‌کند و اختلاف و تفرقه‌ای که بین قوم افتاده است.

و جَرَبِي أَرَاهَا مِنْ لُؤَيِّ بْنِ غَالِبٍ مَتَى مَا تَزَا حِمَّهَا الصَّحِيحَةُ تَجَرَّبِ

اینجا جَرَبِي، یا جرب بوده است که به معنی تجربه است. من از روی آگاهی و تجربه‌ام، لُؤَيِّ بْنِ غَالِبٍ را می‌بینم که منظور غالب قبیله را می‌بینم، که این صحیفه چگونه مزاحم آنها شده و باعث فساد شده است و چه مشکلاتی در صحیفه‌ای که اینها نوشته‌اند و عهدنامه‌ای که داشته‌اند ایجاد کرده است.

إِذَا قَاتَمْتُمْ فِي الْقَوْمِ قَامَ بِخَطِّتِي أَقَامُوا جَمِيعاً ثُمَّ صَاحُوا وَ أَجَلَبُوا

آن موقعی که یک قائمی از قوم آمد و با خط خود نوشت و بقیه جمع شدند و بر سر آن اتفاق کردند و فریادها زدند و ائتلاف و لابی‌گری کردند. و این عهدنامه خبیث را شکل دادند.

و ما ذَنْبٌ مِّنْ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ وَحْدَهُ وَ دِينَ قَدِيمٍ أَهْلُهُ غَيْرُ خَبِيثٍ

کسانی که مورد تحریم قرار گرفتند، گناهی نداشتند. فقط به خدای واحد و دین قدیم که اهل آن دین غیر خبیث هستند، یعنی ناکام و خائب نمی‌شوند. جرم آنها بی‌گناهی آنها است. سوره مبارکه بروج، شاهد آ و مشهود می‌افتد.

و ما ظَلَمٌ مِّنْ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالتَّقَى وَرَأْبِ الشَّائِ بِالرَّأْيِ لَا حِينَ مَشَعَبٍ

رَأْبِ الشَّائِ، اصلاح فساد است. مَشَعَبٍ به معنای طرق است. اینها چه ظلمی کرده بود، کسی که به بر و تقوی دعوت می‌کند. و رَأْبِ الشَّائِ بِالرَّأْيِ لَا حِينَ مَشَعَبٍ، رأیی یا حرفی که اصلاح فساد می‌کند و باعث اتحاد می‌شود و اتفاقاً باعث تفرقه نمی‌شود.

دقیقه‌ی ۲۰ تا ۳۰

قد جَرَّبُوا فِيمَا مَضَى غِبَّ أَمْرِهِمْ وَ ما عَالِمٌ أَمْرًا كَمَنْ لَمْ يُجَرَّبِ

اینها در کاری که انجام دادند، برای رسیدن به این عهدنامه و تحریم، طوری تحقیق و قضاوت کردند که خیلی بعید بود و از آنها خیلی دور بود، و شکل کار اینها خیلی تعجب آور است و گویی که در بین آنها عالمی نبوده است که چنین معاهده‌ای بستند.

و قد كان في أمرِ الصحيفةِ عَيْبَةٌ أتاك بها من غائبٍ مُتَعَصِّبٍ

برای هر کسی که عبرت بگیرد در امر صحیفه عبرتی است. و اِتاكَ بها، از یک غائبی که متعصب است، به تو رسیده است. شاید اشاره می‌کند به دست‌های پنهانی که خیلی هم تعصب دارند.

مَحَا اللَّهُ مِنْهَا كَفَرَهُمْ وَ عَقَوْقَهُمْ وَ ما تَقَمُّوا مِنْ صَادِقِ الْقَوْلِ مُنْجَبٍ

واقعاً از اصطلاحاتی که به کار می‌برد، همان سوره بروج باشد. مَحَا اللَّهُ، خدا کفر و عقوق آنها را محو کند. کراهت و برائت اینها از صَادِقِ الْقَوْلِ مُنْجَبٍ است. یعنی کسی که صدق قول دارد و نجیب است.

وَ أَصْبَحَ ما قَالُوا مِنَ الْأَمْرِ باطلاً وَ مَنْ يَخْتَلِقُ ما لَيْسَ بِالْحَقِّ يَكْذِبُ

و اینها کار خود را جمع کردند. أَصْبَحَ ما قَالُوا، آنچه از امر باطل خود گفته بودند، صورت دادند و آنچه که نباید انجام می‌دادند انجام دادند و حالت افترا و نسبت به حق میانه‌ای ندارد، بلکه دروغگویی است که با حق نسبتی ندارد.

فَأَمْسَى ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِينا مُصَدِّقاً عَلٰى سَاخِطٍ مِنْ قَوْمنا غَيْرِ مُعْتَبٍ

ابن عبدالله، حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بین ما زندگی کرد، که مصدق بود، مورد تصدیق خیلی ها قرار گرفت. علی ساخط من قوم غیر موتبی، یا می گوید این حضرت مصدق بود و در عین حال ساخط بود و خشمگین از قوم ما که راه درستی را نرفتند، یا می خواهد بگوید یک طرف، ترازو حضرت رسولی است که چقدر مصدق است و از طرفی خشن و شایسته عتاب است.

فلا تحسبونا خاذلین محمداً لدی عُربیه منا ولا متقرب

یک وقت فکر نکنید ما محمد را دچار خذلان می کنیم و او را وسط کار رها می کنیم. ما لدی عُربیه منا ولا متقرب. فکر نکنید او را قریب می گذاریم و به او اتصال پیدا نمی کنیم و مثل خویشاوند با او برخورد نمی کنیم.

ستمعه منا ید هاشمیة مرکبها فی المجد خیر مرکب

ما با دستان قوی هاشمی خود و با فعل خود، ما با افتخار و شرف از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم حمایت می کنیم. او را تاج سر قرار می دهیم.

و ینصره الله الذی هو ربّه بأهل العقیبر أو بسکان یشرب

خدا او را یاری خواهد کرد. او کسی است که خدا او را یاری خواهد کرد. با اهل بحرین، ساحل خلیج فارس که شیعیان عربستان ساکن هستند و بحرین امروزی نیست، جایی است که الان شیعیان عربستان ساکن هستند، یا عقیبر یا یشرب. این خیلی جالب است. که اگر قدر ندانید خدا با غریبه ها او را یاری می کند.

فلا و الذی یحدی له کل مرتم طلیح بجنبی نخلة فالمحصب

یعنی به کسی قسم که هم سرعت می دهد و هم ثابت می کند، شما لاغر و بی جان هستید. شاید هم به جز عقیبر و یشرب آدرس دیگری می دهد، جای دیگری را هم آدرس می دهد. نخلة محصب، نخل و دادیان قرب مکه التلی والحذیل جنباً نخل. و دادیان قرب مکه المحسین رمل الجبار، محصب یک منطقه دیگری است، مناطق دیگری را نام می برد که کاندیدای پذیرا شدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم هستند.

شما هم چنین برداشتی از این بیت دارید؟

بله.

یمیناً صدقنا الله فیها ولم نکن لنحلف بطلاً بالعتیق المحجب

ما به مقدسات خود قسم می خوریم، هرگز به باطل و به بیت عتیق، خانه خدا، قسم می خوریم که خدا در مورد حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم راست گفت. ولم نکن، یا در مورد ماجرای او، ما با بطلت حلف خود را نمی شکنیم تا در حق رسول صلی الله علیه و آله وسلم خیانت نکنیم.

نفارقهُ حتی نُصرع حوله و ما بال تکذیب النبی المقرب

ما او را لانفارقهُ، تا مرگ و تا وقتی به زمین بیفتیم از اطراف او پراکنده نمی شویم. و نگران نیستیم که دیگرانی النبی المقرب را تکذیب می کنند.

فيا قومنا لا تظلمونا فأتنا

متى ما نخف ظلم العشيبة نغضب

ای قوم ما، به ما ظلم نکنید، چون ما از غضب عشیره نسبت به خودمان نمی ترسیم.

و كُفُوا إِلَيْكُمْ مِنْ فَضُولِ حُلُومِكُمْ

ولا تذهبوا من رأيكم كل مذهب

پیشگیری می کنیم از فضولِ حُلومِ شما، چرندیات و تصمیمات چرند شما پیشگیری می کنیم و لا تظلمونا، هیچ آدم درست و حسابی از رأی شما پیروی نمی کند.

ولا تبدأونا بالظلامه والأذى

فنجزيكم ضعفاً مع الأم والأب

با ما باب ظلم و اذیت را باز نکنید، در این صورت ما چند برابر پاسخ می دهیم، پاسخی درخور و شایسته می دهیم.

این قطعه را از این جهت انتخاب کردم که برای ماجرای مذمت گونه‌ی شکل‌گیری این پیمان توسط قوم قریش نیاز به تحلیل داشتیم.

این شعر سه یا چهار بخش کاملاً متمایز دارد، شعر عجیبی است. جزء شعرهای خیلی مهم حضرت ابوطالب عليه السلام است.

در قسمت اول شعر بیان می کند. وقتی کسی انقلابی را مطرح می کند، طبقات مختلف مردم واکنش‌های مختلفی می دهند. کسانی که محروم هستند و وضع خوبی ندارند، ممکن است وضع آنها بدتر شود، به هم ریخته‌تر از زندگی قبلی می شوند و آرام و قرار ندارند.

یک گروه، دیگر گروه‌های مؤمنین هستند، از قبل آمادگی داشتند و الان با پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم همراه می شوند

و گروه دیگر جزء مستکبرین هستند. در این اشعار این سه گروه، دیده می شوند.

قسمت اول شعر یک تعجبی دارد که چرا باید کسی که حرف عجیبی نمی زند، دین جدیدی نیاورده است، همان کسی که شما خودتان به او اعتقاد دارید، حرف بدی نمی زند، حرف از عدالت می زند، شما از او بدی ندیده‌اید، بدی نشنیده‌اید. اینها جزء محرومان جامعه هستند، فشارهای اقتصادی بر روی اینها خیلی سنگین است، خودشان به معترضین به مؤمنان تبدیل می شوند که شما نتوانستید زندگی ما را درست کنید، بلکه بدتر کردید. به این می گویند جهاد تبیین. جهاد تبیین همین کاری است، که حضرت ابوطالب عليه السلام انجام می دهند، از این جهت که مطرح می کنند که این پدیده‌ای که توسط رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به وجود آمد، امر عجیبی نیست.

تقصیر او نیست و تقصیر مخالفان است.

نرمشی در این کلام وجود دارد که آنها متقاعد شوند، از خر شیطان پایین بیایند، نق نزنند، از مخالفت‌هایشان دست بردارند، تاب باوری آنان را بیشتر کنند. هرچه اینها احساس بدی داشته باشند، اتفاقاً کفار آنها را بیشتر اذیت می کنند که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم مجبور به تسلیم شود و دست بردارد.

چون دشمن می‌داند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خیلی رئوف و لطیف است، بر طبق آئین ابراهیمی است، به صلح و سلم دعوت می‌کند. این مورد سوء استفاده آنها قرار می‌گیرد، با ضعیف‌کشی طرف مقابل را مجبور به کوتاه آمدن، می‌کنند.

بخش‌های اول اشعار ابوطالب علیه‌السلام که غلبه هم دارد، مربوط به چنین جریانی است تا آنها تاب آوری خود را در شادان بیشتر کنند، بد و بیراه نگویند و همراه باشند. اگر این اتفاق نیفتد، خود آنها تبدیل به یک جریان منفی تبدیل می‌شوند و در مقابل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌ایستند، بدون اینکه از نظر ایدئولوژی ناراحتی داشته باشند و صرفاً به دلیل مسائل اقتصادی مخالفت می‌کنند. اشعار اول، اشعار واضح و دقیقی است، هر کدام از این شعرها، گویی به یک گروهی خطاب دارد، عده‌ای روی تجربه خیلی حساس هستند، عده‌ای روی بیت و حضرت ابراهیم علیه‌السلام خیلی حساس هستند، عده‌ای روی آیین‌داری حساس هستند، تقریباً همه اینها را پوشش می‌دهد. اگر این اشعار به دقت خوانده شود می‌توانید، ویژگی‌های گروه‌های میانی مخالف، نه گروه‌های اصلی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به دست آورید.

قسمت دوم شعر در مورد خصوصیت دینداری و اینکه ما چرا ملحق به دین شدیم می‌باشد. در کنار قسمت اول لازم است موضع‌گیری خیلی صریحی انجام شود. چون بعضی وقت‌ها اگر قسمت‌های دوم یعنی خود موضع فرد گفته نشود، دشمن سوء استفاده بیشتری می‌کند و فشار بیشتری به آن بیچاره‌ها وارد می‌کند. باید به گونه‌ای گفته شود که ما وظیفه داریم از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دفاع کنیم.

قسمت سوم تقریباً تهدید است، به مقابله شبیه است. اینکه حضرت در این اشعار جاهای مختلف را برای استقرار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیان می‌کنند، مهم‌ترین نکته است.

دقیقه‌ی ۴۰ تا ۵۰

در حقیقت می‌گویند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در یک جای دیگر عکمی به پا می‌کند، ای کاش این عکم را همین جا برپا کند. آنها را به این سمت سوق می‌دهد که آنها پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در همان جا مستقر کنند. ولی از آنجایی که تاریخ به سمت غیبت بیشتر است، هر تدبیری که این بندگان خدا به کار می‌برند، به ظاهر بلائای بیشتری بر جبهه اسلام وارد می‌شود. مثلاً اگر همین امروز ما را در نظر بگیرید، یک مرتبه بنا می‌شود که حزب الله به یک قسمتی کوچ داده شود و در جایی غیر از لبنان باشند. اگر شرایط امروز ما مثل آن روز بود، به احتمال زیاد این موفقیت برای کفار حاصل می‌شد، ولی زمانه تغییر کرده است. زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شرایط به گونه‌ای پیش‌رفت که به سمت مظلومیت اهل بیت علیهم‌السلام، مظلومیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، کشته شدن خیلی بدی که پشت و کمر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را شکست، منجر شد و اینکه در یثرب استقرار پیدا کردند، در یثرب یک دین نیم‌بندی شکل گرفت و بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم به طور کامل تحریف صورت گرفت. این شگرد کفار است، به هزیمت کشاندن دین خدا که تا یک حدودی هم موفق بودند. ولی به نظر می‌رسد از این به بعد چنین چیزی در عالم نیست که بتوانند کوچ بدهند، بتوانند

تسخیرهای این چینی بکنند، ولی آن موقع بوده است و این اشعار مربوط به قبل از آن ماجراهایی است که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سختی های فراوانی گفته شده است. به هر حال این سه بخش را در این اشعار می توانید ببینید.

ما وقتی با بحث یثرب در تاریخ مواجه می شویم احساس می کنیم یک باره، همه غافلگیر شدند، ولی پیدا است که زمزمه و حرف آن مطرح بوده است. می توانیم بگوییم که حضرت ابوطالب علیه السلام برای آنها تحریک منفعت می کند؟ یعنی از روی نفع و ضرر حجت می آورد، چه خوب است افتخار این علم در سرزمین شما باشد، و گرنه دیگران خریدار هستند. این طور نیست که بازاری نداشته باشد.

زبان ابوطالب علیه السلام خیلی زبان جهاد تبیینی است و امروز هم ما نیاز داریم چنین زبانی داشته باشیم. در تبیین حق و تبعاتی که با واسطه حق گرایی ایجاد می شود تا مسیر حق را به وسیله این کلام نورانی طی کنیم.

جهاد تبیین را در سه بخش مطرح می کند:

- یک بخش، حق ثابت است، حرف فطری است، مطلب جدیدی نیست، شما خودتان هم قبول دارید، بخش هایی را حتماً می پذیرید. اگر حرف جدیدی باشد، هست، می گویند که لطفاً حرف نزنید.
 - قسمت دوم جهاد تبیین مربوط می شود به اینکه موضع گیری ما نسبت به ولی جامعه مشخص است و ما کسی نیستیم که به هر دلیل بخواهیم از این مسیر دست برداریم، اعلام موضع است.
 - و قسمت سوم آن تدبیر، برای آینده است که در این تدبیر خیلی حالت مقابله ای دارد، افرادی که واقعاً سد مسیر می کند را خیلی می توانند با آنها مقابله بشود و علاوه بر موضع گیری بحث تقابل مطرح می شود. در بخش هایی اشکال کاملاً دیده می شود.
- خیلی جالب می شود که ما اگر اینها را کنار هم ببینیم، چون چند هفته پیش هم داشتیم، در مورد هجرت حبشه می گفتیم، اصلاً آن مانور حبشه، حجت جناب ابوطالب علیه السلام بر این حرف ها، یعنی می تواند، حتی این طوری، مثلاً در ذهن مخاطب این طور تبادر می شود. آن چنان که دیدید، چگونه نجاشی پذیرای مثلاً مسلمانان شد. این متاع و این کالا، این اسلام، هر کجا برود هم چنین پذیرایی از او خواهد شد. این کنار هم گذاشتن آن برای آن مخاطب آن زمان خیلی معنادار می کند.

وقال یخاطب عشیرة قریشا، و یدکر ظلمهم و عقوقهم و حصارهم فی الشعب:

این هم بحث بعدی است، به قول مورخ همان بیان است که حالا با ظرافت های دیگری مطرح می شود. شاید ظرافت آن در این باشد، که این اتفاقاً این جهاد تبیین این قطعه مثلاً روی همان گروه مستکبر آن بنشیند. شاید هم ظرافت های دیگری، حتماً ظرافت های دیگری دارد که بعد بخوانیم شما می فرمایید.

و بیت و ما تسالمک الهموم

أرقت و قد تصوبت النجوم

خواب را از خودت دور کن و تو ستاره‌ها را پایین بیاور و بیتوته کن، یعنی به عبادت پرداز.

و تُسَالِمُكَ الْهُمُومُ، تَاهُمُومُ و آن هم و آن چیزها دغدغه‌هایی که داری با تو سر سلم پیدا کنند و التیام پیدا کنند. مثلاً با خود حدیث نفس می‌کند. در شعری قبلی، حضرت ابوطالب علیه‌السلام مثل سکان‌دار یک جریانی تمام هم و غم را خود او یک‌تنه به دوش می‌کشد. در آن شعر بحث اشاره به آخر لیل است که مطرح می‌کند. همین هم که شما فرمودید که این قدر بی‌خواب می‌شود که حتی تا آخر شب هم خوابش نمی‌برد. حالا این به تعبیری می‌شود. دیگری هم این طوری است که شب را آخر آن را می‌داند. آخر آن بود و حالا اینجا، اینها همه اینها دو وجه دارد، مثل اینکه به خود وعده می‌دهد که دیگر دارد تمام می‌شود. دیگر آن پایان سیاق دارد. یعنی سختی‌ها حضرت ابوطالب علیه‌السلام را نوید تمام شدن تاریکی می‌داند. آدم یاد آن متن شهید چمران هم می‌افتد که پاهای من همین یک‌بار را مثلاً دوباره یاری بکنید، دست من، چشم من، با اعضاء و جوارح خود مذاکره می‌کند که همراهی بکنند.

دقیقه‌ی ۵۰ تا ۶۰

لَظْلَمَ عَشِيرَةَ ظَلَمُوا وَعَقَبُوا وَغَبَّ عَقُوبِهِمْ كَلًّا وَخَيْمًا

برای ظلم عشیره‌ای که ظلم کردند و عاق کردند و آن عقوبتی که به‌خاطر این عاق آنها نصیب او می‌شود و چقدر وخیم است و چقدر دردناک است. یک چنین چیزی می‌گوید. یک چنین چیزی ایشان را بی‌خواب کرده است. من باید شب بیدار بمانم. به‌خاطر این ظلم و این هموم، هم باید برطرف بشود، شما مثلاً می‌پرسید برای چه چیزی محزون هستید؟ چرا تو باید هم داشته باشی؟ این را می‌گوید: لَظْلَمَ عَشِيرَةَ ظَلَمُوا و... یک چنین چیزی را در جواب می‌گوید.

هُمُ أَنْتَهَكُوا الْمُحَارِمَ مِنْ أَحْبَابِهِمْ وَلَيْسَ لَهُمْ بَغَيْرِ أَخٍ حَرِيمٍ

آنها هتک حرمت برادرانشان را کردند و به جز این، یعنی هیچ حریمی را برای برادر ایشان باقی نگذاشتند و این در حالی بود که غیر از حرمت برادری چیز دیگر از آنها خواسته نمی‌شد.

سوره بلد است که: **وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدٍ**. اینکه اینها در بیت، محلی که همه چیز حرمت داشت، حرمت آن را نگه نداشتند.

آن بیت قبلی به بروج می‌خورد درست است؟ قبل گروه؟

بله، به **الْبَلَدُ الْأَمِينِ** می‌خورد.

این به سوره بلد می‌خورد. خیلی انعکاس آن خیلی جالب است.

إِلَى الرَّحْمَنِ وَالْكَرَمِ اسْتَدْمُوا وَ كَلُّ فَعَالِهِمْ دَنْسٌ ذَمِيمٌ

بعد می گوید اینها فَعَالِهِمْ ذَنَسٌ ذَمِيمٌ، هر چه که ما رحمان و کرامت گفته بود که مذمت شما انجام ندهید. اینها همه پلیدی‌ها را و همه‌ی این معایب را مرتکب شدند. دیگر، چیزی دسته کم نگذاشتند و ایستادند، ببینند، خدا دقیقاً چه می گوید، برعکس آن را انجام بدهند.

بَنُو تَمِيمٍ تَوَارَثَهَا هُصَيْصٌ
و مَخْرُومٌ لَهَا مَنَا قَسِيمٌ

بنی تیم، همین قبیله جناب ابوبکر است. تَوَارَثَهَا هُصَيْصٌ است. هصیص، قبیله دیگری که ملحق به او بوده است و مخزوم هم که قبیله‌ی ابوجهل و اینها است. این هم که پس و پیش دارد می کند. بنی تمیم را اول می آورد. آن روزی که ما راجع به حضرت خدیجه سلام الله علیها صحبت می کردیم، آن عهدنامه حضرت خدیجه سلام الله علیها را خواندیم، و بعد در آن عهدنامه، یکی از چیزهایی که حضرت خدیجه سلام الله علیها و حضرت علی علیه السلام و حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم با هم هم پیمان شدند. آنجا یکی از چیزهایی که گفته بودند، خود براثت از بنی تمیم و بنی عدی و بنی امیه بود.

من حالا پذیرفته بودم به تحلیل، ولی این قدر فکر نمی کردم جا افتاده باشد. این شعر را که دیدم برای من خیلی جالب شد، اگر کسی این شعر ابوطالب علیه السلام را بشنود، یا فضایی که در این اشعار حاکم هست را ببیند، اصلاً برای او عجیب نیست که مثلاً بنی تمیم یا بنی عدی تا آخر بخواهند در دشمنی با اسلام بایستند. نمی دانم هم چنین برداشتی درست است؟ یا درست نیست؟

خیلی نکته مهمی را شما فرمودید. چون شما با توجه به اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام، اساساً پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم یاری چندانی که نداشتند که بخواهند روی آن حساب بشود که حتی، این قصد او از آوردن یک دین هست. یعنی یکی از محل‌هایی که ممکن بود یک عده‌ای را به شک بیندازد که اصل اساساً این پیامبر هست یا نیست؟ این بود که در قوم خودش مطرود شد. چه اینکه این در قوم یهود هم تمایل داشتند پیامبر از آنها باشد. یعنی، این خیلی مطلب عجیبی شد که چرا یک مرتبه توسط قوم خودش هم حتی طرد شده است؟

حتی جلوتر، زخم ابولهب از این جنس است.

بله و این از منظر بیرونی که افراد برای آنها مهم است که این اعتبار دارد، یا نه؟ بی اعتبارترین چیزی بود که یک منع می کرد، که بیایند مسلمان شوند. چون می گفتند که اگر این بنده خدا واقعاً پیامبر هست، چه شرافتی بالاتر از این که یک قومی و قبیله‌هایی به نحوی به آن مرتبط باشند و بگویند که پیامبر از ما هست. اینها حتی حاضر نیستند، این شرافت را به خودشان نسبت بدهند، پس حتماً این پیامبر نیست و در درون خودشان هم حتی مطرود است و این الان اشعار را که در یک چنین بستری باید دید.

فَلَا تَنْهَى غَوَاةَ بَنِي هُصَيْصٍ
بَنُو تَمِيمٍ وَ كَلَّهْمُ عَدِيٍّ

یک چیز عجیبی دارد می گوید. می گوید که تو را یعنی چیزی نهی نمی کند، وقتی قوات، یعنی کسانی که ضال هستند، گمراهی‌های اغواء شده‌های بنی هصیص، آنها را از چیزی نهی، نمی کند. و همین طور بنی تمیم که کل آنها عَدِيٍّ هستند. کل آنها احمق هستند.

یعنی اینکه این رؤسای قریش آمدند، کل قواتشان را، یعنی اراذل آنها را بر علیه دین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بسیج کرد و یک مرتبه شما فکر کنید، هر چاقو کشی که در بین این اقوام بود را یک مرتبه بر علیه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بسیج کردند، دشمن کردند به نفع شما. فکر کنید، یک عده ای که بیمار هستند را فکرش را بکنید و شما ببینید که تا قبل این، تا دیروز تو این شهر راه می رفتی، هیچ مشکلی هم نبود. الان همه بیمارهای آن شهر دشمن شما شدند.

خیلی خطرناک هست، چقدر ترسناک هست.

چقدر ترسناک هست. این موضوع را شما غیر از شعر ابوطالب علیه السلام، جای دیگر در تاریخ نمی بینید. یعنی الان، مثلاً اینکه این قبائل به طور معمول قواتشان را که عَدَّيْمٌ، عَدَّيْمٌ یعنی بی کله هستند. بی مخ هستند، به آنها مثلاً می گویم: برو. و حتی به آنها می گویم که برو کلاه بیاور. می رود، سر می آورد. پس معلوم هم هست که مشهور بودند بی کله های آنها، بنی تمیم را می گوید، بی کله .

قوات برای بنی هصیص است. بنی تمیم می شوند عَدَّيْمٌ.

و مخزوم أقل القوم حلماً
إذا طاشت من العدة الحلوم

دقیقه ی ۶۰ تا ۷۰

شما وقتی این شعرها را می خوانید، این طوری باید تحلیل کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در آن جامعه از نظر امنیتی جانی که نداشت، خود پیامبر آنان که هیچ، هر کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم منتسب می شد، هم امنیت نداشت. حالا از اعضای خانواده، کسانی که می گرویدند، آنها هم بالتبع هیچ اهمیتی نداشتند. در خانه هایشان خوابیده اند که یک دفعه شب یک عده در خانه او می ریختند و غارت کردند و این در قریش خیلی ننگ است. به خاطر اینکه اینها مدت ها است به خاطر سوره قریش، إِذَا فِيهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصِّيفِ، به تدریج و در طول سالیان سال این موضوع را کنترل کرده بودند و یک مرتبه مثل اینکه یک آتش زیر خاکستری که کنترل شده بود، با دست خود اینها فعال شد، دیگر از این به بعد تمام بی عقلی ها روی صحنه آمد.

أطاعوا ابن المغيرة وابن حرب
كلا الرجلين منهم مليم

منظور او از ابن المغيرة، ولید بن مغیره است، این حزب هم ابوسفیان است که هر دو مرد مَتَّهَمٌ مَلِيمٌ هستند.

مَتَّهَمٌ مَلِيمٌ یعنی کسانی که بدنام هستند. یعنی همان که سوره قلم می گوید: بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ، یعنی اینها مشهور هستند به اینکه بی حسب و نسب هستند. یعنی هر کسی بخواهد بی حسب و نسب را مثال بزند به اینها مثال بزند.

سوره قلم خیلی رو آمد.

وقالوا خطئه جوراً و حمقاً
و بعض القول ابلح مستقيم

آنها از سر حماقت و جور، مثلاً پیشنهادی دادند، یک اقوالی گفتند که خیلی واضح است و چقدر واضح است که اینها نسبت به بعضی حرف‌ها تعیین کننده و واضح هستند. در اینکه در درون هر کسی چه چیزی هست و از این حرف‌ها است. ظاهراً حالا به نظر بعضی‌ها رسید این بوده که همان حرفی که زده بودند، محمد را بدهید ما بکشیم و بعد به جایش یک بچه‌ای به شما می‌دهیم. این موضوع را حضرت ابوطالب علیه السلام کرده بود، ضرب المثل که هر از گاهی این لکه ننگی به رخ کشیده می‌شود. آنجا که لازم است.

همین برداشت را شما هم دارید؟

یا به آن است یا هر جور و قولی را شامل می‌شود. چیزی که مهم است این است که شما یاد اقوام و پیامبران گذشته می‌افتید که بعضی از آنها مثل عاد زورگو بودند. بعضی از آنها مثل ثمود متمدن و مشخص بودند و با تشخیصی که داشتند کارها را به صورت مشارکت جمعی انجام می‌دادند. اینجا ترکیب جور و حقم یعنی کسی که توان زورگویی دارد و فکر درست و حسابی ندارد. الان شبیه اسرائیل است یعنی شما می‌توانید در هیچ چیز آن حساب کنید، یعنی هیچ کس نمی‌تواند هیچ چیز آن را حساب کند.

لُنْخَرَجَ هَاشِمًا فِیصِرَ مِنْهَا بِلَاقِعِ بَطْنِ زَمْرَمَ وَالْحَطِیْمِ

باید هاشم را از اینجا جدا کرد، بِلَاقِعِ بَطْنِ زَمْرَمَ وَالْحَطِیْمِ. حطیم، قسمت خاص جدار کعبه است که فشرده می‌شود، خانه کعبه است که مقدس هم هست و بطن زمزم که تکلیفش مشخص است، می‌گوید اینها یک چنین مسیری رفتند، ولی ماجرای بنی هاشم با این گروه فرق می‌کند. این را فکر کنم این طوری است که تمام کارها انجام شد، اینکه ما اگر هاشم را خارج بکنیم و کعبه بدون زمزم و حطیم بشود. یعنی هاشم را طرد کنیم و کعبه بدون زمزم و حطیم بشود.

یعنی در این تعبیر چند استعاره به کار رفته است. یکی اینکه هاشم معادل تمام حسب و شرف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است که نشانه درخشش و وضوح و خیرخواهی و خیررسانی است و علاوه بر این هاشم همان زمزم و حطیم است، اگر او نبود زمزم و حطیم هم نبود.

فَمَهْلًا قَوْمَنَا لَا تَرْكَبُونَا بِمَظْلِمَةٍ لَهَا أَمْرٌ عَظِيمٌ

دست بردارید، بایستید، بس کنید. ای قوم ما، لا تَرْكَبُونَا لَهَا أَمْرٌ عَظِيمٌ. بر علیه ما ظلم نکنید، خیلی امر عظیمی است و خیلی بزرگ است.

ابوطالب علیه السلام بحث را به میان می‌آورد و می‌گوید اگر شما چنین کاری بکنید. گویی دارید کعبه را خراب می‌کنید. شما با این کارهایتان جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نایستادید، بلکه دارید محل خودتان کعبه را از بین می‌برید. چون بعدش بلافاصله می‌گوید.

فَیَنْدَمُ بَعْضُكُمْ وَیَدُلُّ بَعْضٌ وَیَلِیسُ بِمَفْلَحِ اِبْدَا ظُلُومِ

یعنی شما بعد از این آن وحدت و آن استفاده‌ی شما از کعبه و برنامه‌های آن کامل از بین می‌رود.

فَلَا وَالرِّقَاصَاتِ بَکُلِّ خَرْقٍ اِلَی مَعْمُورِ مَكَّةَ لَا تَرِیْمُ

فلا و الرقاصات، قسم به الرقاصات؛ شترهایی که رقص کنان می‌آیند تا قربانی بشوند و یک حالت قداستی هم دارند، إلی مَعْمُورِ مَكَّةَ لَا تَرِيمُ، حالا تأکید را می‌گذارد روی اینکه بیت الله حرام دارد، مأمور بودن آن و آباد بودن آن مورد تهدید قرار می‌گیرد. دیگر آباد نخواهد بود.

طَوَالَ الدَّهْرِ حَتَّى تَقْتُولَنَا وَتَقْتُلَكُمْ وَتَلْتَقَى الْخَصُومُ

طَوَالَ الدَّهْرِ، یعنی شب دراز است و دهر طولانی است. خیلی مانده تا شما بیاید و ما را بتوانید بکشید. یک حالتی دارد، در لاک مظلومیت هم فرو نمی‌رود. خیلی دهر درازتر از آن است که شما بتوانید ما را بکشید. شب دراز است و قلندر بیدار. تَقْتُلَكُمْ، ما شما را می‌کشیم و تَلْتَقَى الْخَصُومُ، و شما را بیرون می‌اندازم.

و يُصْرَعُ حَوْلَهُ مَنَا رِجَالٌ وَتَمَنَعَهُ الْخُؤُولَةُ وَالْأَعْمُومُ

و می‌اندازیم و دور اطراف ما می‌بینید که چه مردانی که زمین زدیم و يُصْرَعُ یا مثلاً حول کعبه انداختیم و جلوگیری می‌کنیم، از اینکه الْخُؤُولَةُ و الْأَعْمُومُ، یعنی دایی‌ها و عموها...، نه ماجرا جنگ نیست. می‌گویند اطراف آن خانه کعبه رجالی هستند، قبور رجالی است که خیلی به وجود متبرک آنها قائل بود و اعتقاد داشت که عموها و دایی‌ها ما دور خانه کعبه را گرفتند. شما هم همین را فهمیدید؟

من فکر می‌کنم اشاره می‌کند به اینکه یک سری مردانی بودند که مورد بی‌مهری قرار گرفتند. و يُصْرَعُ حَوْلَهُ مَنَا رِجَالٌ، ولی در مجموع این خانه به وسیله مهربانی‌ها حفظ شده است.

یعنی توسط عمو و دایی حفظ شد.

عمو و دایی اینجا منظور مهربانی‌ها است. این تحریک عواطف است. یعنی خود شما، دایی و خود شما خاله هستید. این یک جورهایی می‌خواهد این طرف بکشاند.

چون آن طرف شعر خیلی سنگین بود.

بله، شعرها، اینکه نزد چه کسانی گفته می‌شود، خیلی مهم است. معمولاً شعرها به کسانی گفته می‌شود که بین نا بین در حال تصمیم‌گیری هستند، و شعر معمولاً پیش مؤمنین خوانده نمی‌شود و پیش کفار هم خوانده نمی‌شود، آن جاهایی خوانده می‌شود که یک عده‌ای قرار است تصمیم بگیرند. اینها باید تصمیم خود را بگیرند خاله و عمو باشند، یعنی حداقل اینکه خاله و عمو باشد، بالاخره مشرک هم باشد.

مشرک هم که باشد، از دایی و عمو بودن که نمی‌افتد.

و يَعْلَمُ مَعْشَرٌ ظَلَمُوا وَعَقُّوا بَأَنَّهُمْ هُمُ الْخَادُّ وَاللَّطِيمُ

بدان که بودند گروه‌هایی از ظالمان و کسانی که ترک احسان کردند، عاق شدند عاق کردند و ذلیل شدند، این ظلم عاقبت ندارد.

أرادوا قَتَلَ أَحْمَدَ ظَالِمُوهُ

و لَيْسَ بِقَتْلِهِ فِيهِمْ زَعِيمٌ

می‌خواستند احمد را از سر ظلم بکشند و در قتل او کسی هم کار را گردن نگیرد. پس پیدا است این شعر، در مقامی گفته شده است که اینها در ترور یک حمله ناکام داشتند، یک چنین چیزی، درست می‌گوییم؟

اینها هر هفته ناکام بودند. یعنی هفته‌ای نبوده است که اینها برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقشه قتل نکشیده باشند.

وَدُونَ مُحَمَّدٍ مِّنَ نَّدِيٍّ هُمُ الْعَرَنِينَ وَالْأَنْفُ الصَّمِيمِ

قوم اجتماع کردند نَدِيٍّ یعنی ناد القوم، عَرَنِينَ هم می‌شود سیدالشریف، أَنْفُ کنایه هست، صَمِيمِ هم می‌شود.

یعنی این طوری است که اگر قضیه حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حل شود و در مورد او تعدی نباشد...

فرض کنیم که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نباشد، ما که باید آدم‌های خوبی باشیم.

پس شرافت، صیانت و خلوص چه می‌شود؟

به فرض محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اصلاً اشتباه، تو که نباید از خاله و عمو بودن خارج شوی، تو که نباید از خالص بودن خارج شوی. الْأَنْفُ الصَّمِيمِ، به

معنی کسی که با صفا و زلال است، صمیمی است. باید به کنایه هم بگویند که وقتی الْأَنْفُ الصَّمِيمِ می‌گویند به هر حال یک جورایی یک تفاخر هم

فرد دارد.

همان سوره قلم است. این شعر تمام شد.

خیلی عجیب بود، خیلی هنرمندانه افراد را به دین خدا دعوت می‌کند.

دقیقه‌ی ۸۰ تا ۹۰

آدم گاهی اوقات به این نتیجه می‌رسد که اگر کسی هم مسلمان شد به واسطه ابوطالب علیه‌السلام مسلمان شد. حجم شعر خیلی بالا است، گویی مکه

را پر کرده است. مثلاً ما می‌گوییم که قرآن هست، آیات قرآن می‌آید، ولی آیات قرآن هست، قیل و قال ابوطالب علیه‌السلام هم زیاد است.

اصلاً شاید علت اینکه ابوطالب علیه‌السلام تا الان شعرهایش خیلی مطرح نشده است به خاطر این بوده است که آدم‌ها نمی‌توانستند بین کلام وحی و

کلام انسان تفکیک کنند، یعنی یک مرتبه ابوطالب علیه‌السلام که می‌آمده می‌گفتند که ما ای‌ها را می‌فهمیم، قرآن را نمی‌فهمیم.

بنده خدا شعر گفته است، کلمات معمول نوعاً حذف می‌شود، ولی شعر را کسی نمی‌تواند حذف کند. یعنی یک ابتکار خاصی زده است که کسی

نتواند مطالبش را سانسور کند. البته سانسور ممکن است بتواند بکنند، ولی نمی‌توانند مثلاً بدل شعر را بیاورند.

یعنی یک کاری کرده است که هم باشد و هم نباشد.

بله و این مربوط به یک زمان‌هایی که آدم‌ها عقلشان برسد. وقتی شعر را می‌خوانند، جای شعر را نگاه کنند. وقتی قرآن را می‌خوانند، جای قرآن را نگاه کنند، دچار افراط و تفریط نشوند. یک مرتبه یک شخصیت‌هایی را آن قدر برجسته نکنند که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بالاتر شود، از امیرالمؤمنین علیه السلام بالاتر شود، از آن طرف یک کسی را آن قدر پایین نیاورند که شأن طبیعی او هم حفظ نشود. این بنده خدا وسط میدان بوده است و خیلی جالب است.

فَأَقَامَتْ قَرَيْشٌ عَلَيَّ ذَلِكَ مِنْ أَمْرِهِمْ حَتَّى جَاهِدُوا جِهْدًا شَدِيدًا

منظور همان عهدنامه‌ای که نوشتند. قریش نهایت تلاش و جنب و جوششان را در این کار داشتند،

لَا يَصِلُ إِلَيْهِمْ شَيْءٌ إِلَّا سَرَّاءً؛ مستخفياً به من أراد صلتهم من قريش.

اگر کسی هم می‌خواست کمکی به بنی هاشم بکند، باید کاملاً مخفیانه می‌بود.

فخرج حكيم بن حزام يوماً و معه إنسان يحمل طعاماً إلى عمته خديجة بنت خويلد و هي تحت النبي صلی الله علیه وآله وسلم و معه في الشعب فلقية أبو جهل بن هشام فقال: تذهب بالطعام إلى بنی هاشم! و الله لا تبرح أنت و طعامك حتى أفضحك عند قريش.

حكيم بن حزام که برادرزاده حضرت خدیجه سلام الله علیها بود، یک روز غذا و آذوقه می‌برد که ابو جهل او را می‌گیرد، می‌گوید که تو داری می‌روی از این طعام به آنها بدهی، به خدا رهایت نمی‌کنم تا نزد قریش مفتضحت کنم.

فقال له أبوالبختري بن هشام

برادر ابو جهل از راه رسید

أبوالبختري بن هشام بن الحارث بن أسيد: تمنعه أن يرسل إلى عمته بطعام كان لها عنده!

به او گفت ولش کن دارد برای عمه‌اش طعام می‌برد، دست از سرش بردار.

فأبى أبو جهل أن يدعه،

ابو جهل دست از سرش برنداشت،

فقم إليه أبوالبختري بساق بعير فشجه و وطئه وطأ شديداً ، و قال أبوالبختري بن هشام في ذلك.

أبو البختري شتر را رَم می‌دهد، ریش شتر را می‌گیرد و شتر می‌دود از آن مخمضه می‌رود داخل شعب اب طالب که آنجا کسانی بودند که او را بگیرند. مثلاً حضرت حمزه علیه السلام بوده است و دعوی اینها را می‌شنیده است.

ابوالبختري می‌گوید:

ذق ذق أبا جهل لقيت غما كذلك الجهل يكون غماسوف تری عوني إن ألما تعلم أننا يفرج المهمما و يمنع الأبلح أن يطما

ابوجهل خیلی بدبخت شدی، خیلی تیره شدی، رویت را ابر گرفته، به کجا رسیدی؟

من الان یک تردیدی کردم. متن درست است، ولی این شعر را الان باید بررسی کنیم اینکه اگر بخواهیم این شعر را اینجا بگذاریم ماجرای حکیم بن حزام و این دعوی که اینجا اتفاق افتاد در ادامه این شعر بیاوریم یک معنی دارد و اینکه این شعر را ببریم در زمانی که خیر موریانه خورده است و بعد یک سلسله اتفاقات دیگر هم داریم که من کنار گذاشته بودم، آنجا بگذاریم. من الان یک مقداری تردید کردم. در این ماجرا چه کار کنیم؟ برای جلسه آینده این قطعه را بگذاریم یا نه؟

خوب است بگذاریم. اما کلاً آن نکته‌ای که شما فرمودید یک اختلاف نظری بین خود قریش و...، اختلاف نظر سر شعب نبوده است، اختلافی بوده که با خودشان داشتند. یعنی هر دو مخالفت با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داشتند. ولی کلاً تفاخری که آن شدت قبول داشتن خودشان آن قدر بوده است که مانع بوده است بخواهند افراد دیگری را بپذیرند. اگر شما این شعر آخر را بخوانید یا الان بخوانید این شعر خیلی ربطی به این ماجراها ندارد. چون اینها همه در شعب ید واحد بودند.

مثلاً احساس می‌شده است که الان زمینه فراهم شده ابوجهل رو بیاید، کرّ و فرّی داشته باشد، برادرش با او مخالفت کرده است.

یا این است یا اینکه اینها احتمال زیاد به صورت نوبتی قرار می‌گذاشتند که کسی برای شعب غذا نفرستد.

دقیقه ۹۰ تا آخر

بعضی وقت‌ها برای اینکه اثبات کنند که بی‌عرضه هستند، نه به دلیل اینکه به شعب چیزی برسد، به دلیل اینکه اثبات کنند آن یکی بی‌خاصیت است یک بار شتری هم می‌فرستادند.

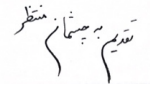
چگونه خدا اسلام را از دست یک عده زنده نگه داشته است.

بله، واقعاً همین طور است. یعنی مثلاً رقابت‌های اینها خیلی وقت‌ها منجر شده است جان اینها حفظ شود. اگر همین شعب را آمار بگیریم سه سال خیلی است. وقتی که در آرامش باشید، سه سال خیلی سریع می‌گذرد. ولی وقتی شما آب و غذا و مایحتاج اولیه را بخواهید تهیه کنید، برای یک قوم خیلی سخت است. این فقط در اثر یک معجزه است. شما یک فهرستی تهیه می‌کنید، بعداً اینها معلوم می‌شود که پنجاه درصد آن را رقابت‌ها نفوذ کرده است و داخل آمده است. پنجاه درصد هم قاچاق داخل آمده است. یک چنین حالتی است.

این چیزی که شما خواندید مربوط به آن رقابت‌هایی است که هست. بنابراین این با همان موریانه خیلی شبیه است. هیچ فرقی نمی‌کند. شما این را برای موریانه بگذارید. در مورد نصرت است، در مورد این است که عوامل غیبی کمک می‌کند. قاعدتاً شعر باید راجع به این شعر باشد.

ادامه اشعار جلسه بعد بررسی می‌شود.

ان شاء الله خدا عصمت جمع را زمینه‌ای قرار دهد و عصمت حاصل را فرآیند باطل شدن سحر و ظلم آنها افتادن به جان هم باشد و شیوه‌هایی که حضرت ابوطالب علیه‌السلام به کار برد برای اینکه کار کفار قریش را بی‌خاصیت کند، به همان نسبت بتواند مردم غزه و فلسطین و لبنان را به همان حالت حفظ کند.



در استفاده از متن جلسات لطفاً به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفاً جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می باشد و نمی تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد).
- لطفاً از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین، خودداری شود.
- فایل متن جلسات "صرفاً" برای اعضای کانال می باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
- پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
- شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت، لطفاً به شناسه [@sm_nouri](mailto:sm_nouri) اطلاع فرمایید.

جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.

سپاس از همراهی تان